غرش ِ خام ِ تندرهاي پوده...

در معرفي‌ **ندا ابکاري**

غرش ِ خام ِ تندرهاي پوده گذشت

و تندبارهاي عنان‌گسسته فرونشست.

اينک چشمه‌سار ِ زمزمه:

زلال

  (چرا که از صافي‌هاي اعماق مي‌جوشد)

وخروشان

  (چرا که ريشه‌هايش درياست)

□

هنگامي که مُجاب‌ام کرد

دختربچه‌يي بيش نبود:

نهالي خُرد

  در معرضي بي‌آفتاب.

از خود مي‌پرسيدم:

«ــ آيا چون مشّاطه‌يي سفيه

صفاي کودکانه‌اش را

  به پيرايه و آرايه‌ي فوت و فن ِ سخن‌وري

مخدوش نمي‌کنم؟»

باز با خود مي‌گفتم:

«ــ بودن ديگر است و شدن ديگر...

آن که شد

  باري

    از شدن‌تر باز نخواهد ماند:

کشيده‌گام و سرودخوان به راه ادامه خواهد داد

و قانون ِ زرين ِ خود را

در گستره‌ي اعتماد ِ خويش مستقر خواهد کرد.»

□

هنگامي که مُجاب‌ام کرد

نهالي خُرد بود

در معرضي بي‌آفتاب.

کنونش درختي مي‌بينم برباليده و گسترده‌شاخ‌سار

که سايه‌اش به فتح ِ زمين ِ سوزان مي‌رود. ــ

نگاه‌اش کنيد!

 ۱۸ بهمن ِ ۱۳۶۴